

لجاجت

﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ﴾^۱

– لجاجت در طغیان

۱. ﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٌّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَلُونَ﴾ وَلَقَدْ أَخْذَنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ﴾؛ و اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاری ها و مشکلاتشان را برطرف سازیم، (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند. ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند)، اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تپرس می کنند.

– تفسیر

کلمه "لجاج" به معنای سرسختی و عناد در انجام عملی است که نباید انجام داد. و کلمه "عمه" به معنای تردد در کاری به خاطر تحریر و سرگردانی است، این معنای را راغب ذکر کرده است. صاحب مجمع‌الیان در معنای "استکات" گفته که به معنای خصوص است، از باب استفعال از ماده "کون" و معنايش این است که نخواستند بر صفت خصوص باشند.

۱. انفال، آیه ۶.

۲. المؤمنون، آیات ۷۵-۷۶

جمله "وَلَوْ رَحِمْنَا هُمْ" بیان و تایید عدول ایشان از صراط است، می‌فرماید: اگر ما به ایشان رحم کنیم و گرفتاریشان را برطرف سازیم، باز رو به ما نمی‌آورند و با شکر خود، نعمت ما را مقابله و تلافی نمی‌کنند، بلکه بر تمرد خود از حق و لجاجت در باطل اصرار می‌ورزنند، در طغیان خود تردد نموده و می‌خواهند به آن ادامه دهند، پس رحمت ما به این که رفع گرفتاری از آن‌ها کنیم، فایده‌ای به حالشان ندارد، هم‌چنان که تخویف ما به عذاب و نقمت سودی برایشان ندارد، چون ما بازها آن‌ها را به عذاب خود گرفتیم، با این حال به درگاه پروردگار خود خضوع نکردند. پس این‌ها نه صراط حق به دردشان می‌خورند، نه رحمت و کشف ضر و نعمت و نه تخویف با نشان دادن عذاب.^۱

- لجاجت در فرار از حقیقت

۲. **﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بِلْ لَجُوا فِي عُتُّوٍ وَنُفُورٍ فَمَنْ يَمْشِي مُكْبِلاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾**؛ آیا آن کسی که شما را روزی می‌دهد، اگر روزیش را بازدارد (چه کسی می‌تواند نیاز شما را تأمین کند؟) ولی آن‌ها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می‌ورزنند. آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند، به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست‌قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟

- تفسیر

کلمه "ام" در این جا به معنای بلکه است، می‌فرماید: بلکه می‌پرسم چه کسی است که به آن اشاره می‌شود و گفته می‌شود: این است آن که شما را روزی می‌دهد و آیا اگر خدا روزی خود را از شما دربیغ بدارد، آن کس به جای خدا، شما را روزی می‌دهد؟

آن‌گاه خود خدای سبحان پاسخ می‌دهد به این که: **﴿بِلْ لَجُوا فِي عُتُّوٍ وَنُفُورٍ﴾**؛ یعنی حق برای آنان روشن شده ولی در برابر آن خاضع نمی‌شوند تا تصدیقش کنند و آن‌گاه

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۶۹.

۲. ملک، آیات ۲۱-۲۲.

پیرویش نمایند، بلکه در دور شدن از حق و نفرت از آن همچنان ادامه داده و بیشتر جلو می‌روند.

﴿أَقْمَنْ يَمْشِي مُكَبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدِي أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ کلمه "مکب" اسم فاعل از "إِكَاب" است و "إِكَاب الشيء على وجهه" به معنای آن است که کسی را به رو به زمین بیندازی، در کشاف گفته است معنای عبارت "أَكَب" این است که داخل شد در کب و دارای کب شد.

آیه مورد بحث استفهام انکاری است از یکسان بودن دو حالت سر پا راه رفتن و با صورت روی زمین خزیدن و این تعریض و توبیخی است از کفار، که در ضمن روی سخن را هم از آنان برگردانید و از شرافت حضور و خطاب محروم‌شان کرد، به بیان ساده: در آیه قبلی، کفار را مخاطب قرار داده بود، ولی بعد از آن که در آخر آن آیه سخن از لجاجت ایشان گفت، در آیه مورد بحث دیگر خطاب را ادامه نداد، بلکه آنان را غایب فرض کرد و این خود مزید بر تعریض است و منظور آیه این است که کفار در لجاجت و سرکشی عجیبی که دارند و در نفرتشان از حق، مثل کسی می‌مانند که راهی را که می‌خواهند طی کنند با خزیدن روی زمین، آن‌هم به صورت، طی می‌کنند و معلوم است که چنین کسی نه بلندی‌های مسیر خود را می‌بیند نه پستی‌ها را و نه نقاط پر تگاه و سراشیبی‌ها را، پس چنین کسی هرگز نظری آن کس دیگر که سر پا و مستقیم راه می‌رود نمی‌تواند باشد، چون او جای هر قدم از قدم‌های خود را می‌بیند و اگر مانعی هم سر راهش باشد، مشاهده می‌کند، علاوه بر این می‌داند که این راه به کجا منتهی می‌شود و این کفار راه زندگی خود را مثل آن شخص خزنده طی می‌کنند، این‌ها با این که می‌توانند مستقیم راه بروند، خوابیده روی زمین می‌خزند، یعنی با این که حق را تشخیص می‌دهند، متعمدًا چشم خود را از شناختن آن چه باید بشناسند می‌بینند و خود را به ندیدن می‌زنند و با این که می‌توانند طبق وظیفه‌ای که باید عمل کنند از عمل کردن به وظیفه چشم می‌پوشند و در برابر حق خاضع نمی‌شوند، در نتیجه بصیرتی به امور ندارند، به خلاف مؤمنین که راه زندگی را تشخیص می‌دهند و بر

صراط مستقیم پایدار و استوارند و در نتیجه از هلاکت اینند.^۱

آیات مرتبط

- نابودی نتیجه لجاجت در برابر حق

۳. **﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَانُوا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾**؛ آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند (و چنان ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و آن را با چشم خود می نگرند.

- لجاجت پیروی از شیطان است

۴. **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾**؛ گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.

۵. **﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرِبُ كَتْلَبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾**؛ تنها کسانی که در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده‌اند پس مبادا رفت و آمد آنان در شهرها (و قدرت‌نمایی آنان) تو را بفریبد.

- شکست نتیجه مجادله و لجاجت در برابر خدا

۶. **﴿وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ﴾**؛ کسانی که در آیات ما مجادله می کنند، بدانند هیچ گریزگاهی ندارند.

- لجاجت در کفر مانع هدایت

۷. **﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ**

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۶۰۴.

۲. أَنْفَال، آية ۶.

۳. حج، آية ۳.

۴. غافر، آية ۴.

۵. سوری، آیه ۳۵.

الضَّالُّونَ^۱؛ کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، (و در این راه اصرار ورزیدند)، هیچ‌گاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می‌گیرد) قبول نمی‌شود و آن‌ها گمراهن (واقعی) اند(چرا که هم راه خدا را گم کردند، و هم راه توبه را).

روايات

- لجاجت و فساد رأى

۱. قال على عليهما السلام:

اللّجاج يفسد الرأى^۲؛ پافشاری‌های لجوچانه، رأى آدمی را فاسد می‌کند.

- تبیخ زیاد جوان باعث لجاجت

۲. عن على عليهما السلام قال:

إذا عاتبت الحدث فاترك له موضعًا من ذنبه لئلا يحمله الالخاراج على المكابره^۳؛
موقعی که جوان نورسی را به سبب گناهانی که مرتكب شده است، نکوهش
می‌کنی مراقب باش که قسمتی از لغزش‌هایش را نادیده انگاری و از تمام جهات،
مورد اعتراض و توبیخش قرار ندهی تا جوان به عکس العمل وادر نشود و نخواهد
از راه عناد و لجاج بر شما پیروز گردد.

- بیشترین زیان

۳. قال على عليهما السلام:

اللّجاج اکثر الاشياء مضرّة في العاجل و الآجل^۴؛ ضرر زودرس و دیررس لجاجت
و خودسری از زیان هر چیزی زیادتر است.

۱. آل عمران، آیة ۹۰.

۲. فهرست غرر، ص ۳۵۶.

۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۳، کلمه ۸۱۹.

۴. فهرست غرر، ص ۳۵۶.

– عامل لجاجت

۴. عن على عَلِيٌّ عَلِيٌّ:

الافراط في العلامة يشبّ نيران اللجاج^۱؛ زياده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله ور می کند.

داستان‌ها

۱- لجاجت ابليس

ابليس پدر شياطين، به حضور حضرت موسى عَلِيٌّ آمد و گفت: آيا می خواهی تو را هزار و سه پند بیاموزم؟

موسی عَلِيٌّ فرمود: «آنچه که می دانی، من بیشتر می دانم، نیازی به پند ندارم». جبرئيل امين نازل شد و عرض کرد: « موسی! خداوند می فرماید: هزار پند او فریب است، اما سه پند او را بشنو».

حضرت به شيطان فرمود: «سه پند از هزار و سه پندت را بگو».

ابليس گفت: ۱- چنان‌چه در خاطرت انجام دادن کار نیکی را گذراندی، برای انجام آن شتاب کن و گرنه تو را پشيمان می کنم.

۲- اگر با زنان ييگانه و نامحرم نشستي، غافل از من مباش که تو را به زنا و ادار می کنم.

۳- چون خشم و غصب بر تو مستولي شد، جاي خود را عوض کن و گرنه فتنه به پا می کنم.

اکنون تو را سه پند دادم، تو هم از خدا بخواه تا مورد آمرزش و رحمتش قرار گيرم.

موسی بن عمران خواسته وي را به عرض خداوند رسانيد ندا رسید: اى موسى! شرط

آمرزش ابليس اين است که روی قبر آدم برود و او را سجده کند.

حضرت موسی عَلِيٌّ امر پروردگار را به وي فرمود.

ابليس: اى موسى! من موقع زنده بودن آدم، وي را سجده نکردم، چگونه حالا حاضر

می‌شوم قبر او را سجده کنم؟^۱

۲- لجاجت و گستاخی قوم نوح

نوح ﷺ زمانی به پیامبری مبوعث شد که مردم عصرش غرق در بت‌پرستی، خرافات، فساد و یهوده‌گرایی بودند. آن‌ها در حفظ عادات و رسوم باطل خود، بسیار لجاجت و پافشاری می‌کردند و به قدری در عقیده‌آلوده خود ایستادگی داشتند که حاضر بودند بمیرند ولی از عقیده سخیف خود دست برندارند.

آن‌ها لجاجت را به جایی رساندند که دست فرزندان خود را گرفته و نزدیک نوح ﷺ می‌آوردند و به آن‌ها سفارش می‌کردند که: مبادا سخنان این پیرمرد را گوش کنید و این پیر شما را فریب دهد. نه تنها یک گروه این کار را می‌کردند، بلکه این کار همه آن‌ها بود و آن را به عنوان دفاع از حریم بت‌پرستی و تقرب به پیشگاه بت‌ها و تحصیل پاداش از درگاه آن‌ها انجام می‌دادند.

بعضی نیز دست پسر خود را گرفته و کنار نوح ﷺ می‌آوردند و خطاب به فرزند خود می‌گفتند: پسرم! اگر بعد از من باقی ماندی، هرگز از این دیوانه پیروی نکن.

بعضی دیگر از آن قوم نادان و لجوج، دست فرزند خود را گرفته و نزد نوح ﷺ می‌آوردند و چهره نوح ﷺ را به او نشان می‌دادند و به او چنین می‌گفتند: از این مرد بترس، مبادا تو را گمراه کند. این وصیتی است که پدرم به من کرده و من اکنون همان سفارش پدرم را به تو توصیه می‌کنم تا حق و صیت و خیرخواهی را ادا کرده باشم.

آن‌ها گستاخی و غرور را به جایی رساندند که قرآن می‌فرماید:

﴿جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَسْتَغْشَوَا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرَوْا وَأَسْتَكَبَرُوا اسْتِكَبَارًا﴾؛ آن‌ها در برابر دعوت نوح ﷺ به چهار طریق مقابله می‌کردند: ۱- انگشتان خود را در گوش‌هایشان قرار دادند- ۲- لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و بر سر خود افکنندن تا امواج

۱. همای سعادت، ص ۲۰۶.

۲. نوح، آیه ۸.

صدای نوح ﷺ به گوش آن‌ها نرسد^۳. در کفر خود، اصرار و لجاجت نمودند^۴. شدیداً غرور و خودخواهی ورزیدند.

اشراف کافر قوم نوح ﷺ نزد آن حضرت آمد و در پاسخ دعوت او می‌گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی ارادل ساده‌لوح نمی‌نگریم و تو نسبت به ما هیچ‌گونه برتری نداری، بلکه تو را دروغگو می‌دانیم.

نوح در پاسخ آن‌ها می‌گفت: اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد - و بر شما مخفی مانده - آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟ ای قوم من! من به خاطر این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی‌خواهم، اجر من تنها بر خداست و من آن افراد اندک را که به من ایمان آورده‌اند به خاطر شما ترک نمی‌کنم، چرا که اگر آن‌ها را از خود برانم، در روز قیامت در پیشگاه خدا از من شکایت خواهند کرد، ولی شما (اشراف) را قومی نادان می‌نگرم!^۱.

گاه می‌شد که حضرت نوح ﷺ را آنقدر می‌زدند که به حالت مرگ بر زمین می‌افتد، ولی وقتی که به هوش می‌آمد و نیروی خود را بازمی‌یافت، با غسل کردن، بدن خود را شستشو می‌داد و سپس نزد قوم می‌آمد و دعوت خود را آغاز می‌کرد. به این ترتیب، آن حضرت با مقاومت خستگی ناپذیر به مبارزه بی‌امان خود ادامه می‌داد.^۲.

۳- ابو جهل

عبدالله بن مسعود از یاران پیامبر، اول کسی بود که در مکه قرآن را آشکارا میان جمعیت قرائت کرد. او در تمام جنگ‌های پیامبر ﷺ حضور داشت؛ مردی بسیار کوتاه قد بود که هر گاه در میان جمعیت نشسته می‌ایستاد از آن‌ها بلندتر نبود. به همین جهت، در جنگ بدر خدمت پیامبر ﷺ عرضه داشت: من قدرت جنگیدن ندارم ممکن است دستوری بفرمایید

۱. مضمون آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره هود.

۲. کامل این اثیر، ج ۱، ص ۶۹.

که در ثواب جنگجویان شریک باشم؟ پیامبر فرمود: برو در میان کشتگان کفار اگر کسی را (مانند ابوجهل) یافته که زنده است او را به قتل برسان. عبدالله گوید: میان کشتگان به ابوجهل، دشمن سرسخت پیامبر رسیدم که هنوز رمقی داشت. روی سینه‌اش نشستم و گفتم: خدا را سپاس‌گزارم که تو را خوار ساخت. ابوجهل چشم گشود و گفت: وای بر تو، پیروزی با کیست؟ گفتم: با خدا و پیامبر، به همین دلیل تو را می‌کشم؛ با روی گردنش نهادم، متکبرانه گفت: ای چوپان کوچولو، قدم در جای بلندی نهادی، آنقدر بدان که هیچ دردی بر من سخت‌تر از این نیست که تو قد کوتاه مرا بکشی؛ چرا یکی از فرزندان عبدالالمطلب را به قتل نرساند؟ سرش را از بدنش جدا کردم و خدمت پیامبر آمدم و گفتم: يا رسول الله! مژده که این سر ابوجهل است. بعد از مردن ابوجهل، پیامبر ﷺ فرمود: ابوجهل از فرعون زمان موسی بدتر و عاصی‌تر بوده است، چون فرعون وقتی هلاکت خود را یقین کرد، خدا را قبول کرد، ولی ابوجهل وقتی یقین به مرگ کرد، به بت لات و عزّی قسم یاد می‌کرد که او را نجات دهند!

شعر

پرده از کار و فرو بست رخ پرهنری نشود خشک جز به آتش راست	باد نفرین به لجاجت برداشت چوب تر را چنان که خواهی پیچ
------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۰۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۰۶.